

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی: صاحب امتیاز: شهرداری مشهد: مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر سردبیر: سید مسجاد طلوع هاشمی نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵ دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵ نمایر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۲۸۴-۷ روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲-۳ شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۷۸۹

● سبیل پانزدهم ۲۸ فروردین ۱۴۰۳ ۷ شوال ۱۴۴۵ شماره ۴۹۴

● ۳شنبه Mashhadchehreh.ir Photosahr.ir

● سیاحت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

● میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی: صاحب امتیاز: شهرداری مشهد: مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر سردبیر: سید مسجاد طلوع هاشمی نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵ دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵ نمایر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۲۸۴-۷ روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲-۳ شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۷۸۹

● سبیل پانزدهم ۲۸ فروردین ۱۴۰۳ ۷ شوال ۱۴۴۵ شماره ۴۹۴

● ۳شنبه Mashhadchehreh.ir Photosahr.ir

● سیاحت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

● میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد

۵۶٪ رطوبت هوا ۹°↓ ۲۰°↑

صبح ۱۲ ظهر ۱۷ عصر ۱۹ شب ۱۴

ایقانات شرعی مشهد

● اذان ظهر ۱۱:۳۱:۱۴ نیمه شب شرعی ۲۲:۴۶:۲۵

● غروب آفتاب ۱۸:۰۶:۲۷ اذان صبح فردا ۰۳:۲۴:۴۷

● اذان مغرب ۱۸:۲۵:۱۷ طلوع آفتاب فردا ۰۴:۵۴:۴۱

جیب خالی مشهد از بودجه

مشهد

مشهد

● کارتون شهر

● مجید ادیبی بدون شرح...

● شوخی بی شوخی

● این آهن ضایعاتی خریدار ندارد

● بدون هیچ توضیحی به معماهای زیر جواب دهید. کلید جواب معماها را هم داخل گفش های توی جاکفشی گذاشته ایم. پایین همین سوالات است.

● آن چیست که اسمش آهنی است ولی در واقعیت کمتر از یک حلب روغن نباتی است؟

● آن چیست که برای ایمنی بالای سراسر است ولی به امنیت، جواب سراپا می دهد؟

● آن چیست که زیر سقف پراید امنیتش از زیر آن بیشتر است؟

● آن چیست که دارنده آن می گوید کابرردی است ولی در مقام عمل معلوم می شود دکوری است؟

● آن چیست که وجود دارد ولی موشک ها آن را نمی بینند؟

● آن چیست که اگر چه اسمش آدم رایاد جلیقه ضدگلوله می اندازد ولی در عمل مثل جلیقه ای است که مادر بزرگ باکاموای قهوه ای یافته است؟

● آن چیست که اسمش آهنی است ولی در واقعیت کمتر از یک حلب روغن نباتی است؟

● آن چیست که برای ایمنی بالای سراسر است ولی به امنیت، جواب سراپا می دهد؟

● آن چیست که زیر سقف پراید امنیتش از زیر آن بیشتر است؟

● آن چیست که دارنده آن می گوید کابرردی است ولی در مقام عمل معلوم می شود دکوری است؟

● آن چیست که وجود دارد ولی موشک ها آن را نمی بینند؟

● آن چیست که اگر چه اسمش آدم رایاد جلیقه ضدگلوله می اندازد ولی در عمل مثل جلیقه ای است که مادر بزرگ باکاموای قهوه ای یافته است؟

● روایت

● آرامشی که یادگار جنگ است

● پدرم شب‌ها خواب راحت ندارد، یادگار جنگ است. بیدار می‌شود و توی خانه راه می‌رود. توی کتاب‌ها می‌گردد، سراغ یخچال می‌رود. توی شبکه‌های اجتماعی چرخی می‌زند، بدون اینکه کسی را بیدار کند تلویزیون می‌بیند و گاهی وقت‌ها چند صفحه قرآن می‌خواند. خواب‌قوی‌ترین غریزه آدمی است که به پدرم روی خوش نشان نمی‌دهد. برخلاف ما که به قول خودش خوابمان توی مشتمان است، تاسرمان را روی بالش می‌گذاریم خوابمان می‌برد. پدرم یادگار واقعی جنگ در خانه ماست، یک دفترچه خاطرات سخنگو که شب‌هاتوی خانه‌قدم می‌زند و دمنوش‌های آرام‌بخش می‌خورد و باز هم بی‌خواب است. قدیم ترها می‌گفت که هیچ‌گاه صدای مارش عملیات را از رادیوی خانه نشنیده و از وقتی فهمید که یادآوری تنهایی مادرم را اذیت می‌کند دیگر این راهم تعریف نکرد. از جنگ یک گوش نیمه‌شنوا بر ایمن به یادگار آورده، گوش سمت راست که به قبضه آرپی جی ۷ چسبیده بوده و گاهی که زیادی شلیک می‌کرده‌ردی از خون تایقه لباسش به جا گذاشته است. شب‌ها وقتی راه می‌افتد گاهی گوش چپش را به وب گردی پسر خبرنگارش می‌سپرد. مثل همان شبی که بلند شد و دید که پسرش با یک دست توی گروه‌های

● اینترنیتی چرخ می‌زند و دست دیگرش تسبیح است و ذکر می‌گوید، همان شبی که پهلپاداره قدس را انتخاب کرده بودند. اطلاعات ساده‌ای که همه داشتند را رد و بدل کردیم، حالا نوبت پدربود تا قصه خودش را تعریف کند. از سنگرهای مثلثی (اسرائیلی) تعریف کرد که از وقتی تا کنیک عراقی‌ها شد چقدر شهید از ما گرفت. از پادشاه‌خائن اردن که همراه صدام به خرمشهر آمد، از رفقای زمان

● جنگش که در سوریه با موشک‌های صهیونیستی شهید شدند. از حاج احمد متوسلیمان گفت که هنوز جرئت نمی‌کند اسم شهید را پیشوند نامش کند. از پهلپادگفت، از مهاجر تا همین شاهد، از پرواز طولانی هواپیمای بدون سرنشین گفت و از موشک‌هایی که بالاخره امشب به حرف آمده‌اند. از عدالت‌مدرن حرف زد، از دنیایی که دولت‌ها با هم به زبان موشک حرف می‌زنند، از ترک‌های افتاده روی غرور مردم، از جنگل

● چکامه

● شروع ناگهانی داشت طوفانی که حرفش بود رسید از سر رسید فتح، آن روز تماشایی... رسید از سنگر فرمانده، فرمانی که حرفش بود برای انتقام خون دل‌هایی که می‌خوریم... فرود آمد همان شمشیر بوزانی که حرفش بود و حالا دشمن است و صبح کابوسی که می‌گفتیم... و حالا دشمن است و عصر خسروانی که حرفش بود بشارت باد گل‌ها را به فروردین رویدن! ... که نزدیک است آن سرسبز دورانی که حرفش بود

● فاطمه عارف‌نژاد

● بانگ مرگ بر اسرائیل از بیت المقدس

● عکس روز

● مردم مشهد در حمایت از حمله موشکی و پهپادی کشورمان به رژیم غاصب صهیونیستی شامگاه یکشنبه (۲۶ فروردین ۱۴۰۳) در میدان بیت المقدس این شهر گرد هم آمدند و فریاد مرگ بر اسرائیل سر دادند.

● برای مشاهده گزارش تصویری کد را اسکن کنید. عکس: محسن بخشنده | شهرآرا

● اول شخص

● از سرگردانی تارهایی

● یادای از غلامحسین صدیقی افشار، فرهنگ نویس، نویسنده، مترجم و پژوهشگر معاصر که ۶۷ سال پیش در چنین روزی درگذشت

● خود زندگی کند. با این حال او نهایتاً در سال ۱۳۲۷ به تبریز سفر کرد و تحصیلاتش را در آنجا به پایان برد. اما حاصل سال‌های زندگی در پرورشگاه، نگارش نخستین کتاب غلامحسین صدیقی در سن چهارده سالگی با عنوان «وضع زندگی پرورشگاهی» بود. پس از آن نیز دست نوشته‌هایش پس از آنکه مدت‌ها در دفتر روزنامه‌ها، به غلط‌گیری آثار بزرگان مشغول بود، به شکلی پراکنده به چاپ رسید. زندگی مشقت‌بار استاد افشار همچنان که به کار در مشاغل گوناگون از قبیل روزنامه‌فروشی، آرایشگری و... می‌گذشت. اما او هرگز از مطالعه و نوشتن فاصله نگرفت و در نهایت سال ۱۳۳۶ نخستین کتاب شعرهایش را با نام «ایرهای سرگردان» به چاپ رسانید و در ادامه دو مجموعه دیگر با عناوین «آوای جان» و «نبایش» را روانه بازار کرد. این اشعار پس از انقلاب اسلامی در کتابی به نام «از سرگردانی تا رهایی» به کوشش نسربین خنکی منتشر شدند. اما آنچه استاد غلامحسین صدیقی افشار را به یکی از چهره‌های ماندگار فرهنگ و ادب ایران تبدیل کرد، ورودش به عرصه فرهنگ‌نویسی بود. نزدیک به دوازده سال از زندگی استاد صدیقی افشار به مطالعه تاریخ علم گذشت و فرهنگ‌نویسی را با فیش‌نویسی کتاب «مخزن الادویه» در بنیاد فرهنگ ایران در سال ۱۳۴۵ آغاز کرد و در همان

● دبزه تکه، به دانش‌آموزان منطقه خدمت کند، اما در همان سال با مرگی زود هنگام غلامحسین هشت ساله را در حالی تنها گذاشت که مادرش را نیز در سه سالگی از دست داده بود. حالا غلامحسین در فقدان پدر و مادر بی‌آنکه خواهر یا برادری داشته باشد، هشت ماهی را به سختی در کنار عمویش پشت سر گذاشت، اما در نهایت به پیشنهاد خودش، پرورشگاه را برای ادامه زندگی انتخاب کرد. جایی که سرنوشت او را تغییر داد. پسرک شیرین‌زبان و خوش‌کلام پرورشگاه که هر بار با ورود چهره‌ای دولتی یا نظامی، مأمور خوشامدگویی بود. یک بار با دکللمه شعر به استقبال میهمانان می‌رفت و بار دیگر با زبان شیرین ترکی، دل میهمانان را به دست می‌آورد. تسلط او در پاسخ به سوالات میهمانان مهم، او را به استعدادی کشف نشده و قابل توجه تبدیل کرده بود. تا آنجا که گاه به‌گاه کتاب‌هایی به عنوان هدیه برایش ارسال می‌شد که رفته رفته او را به مطالعه علاقه‌مند کرد. پس از آن به صلاح‌دید مدیران او را به تهران فرستادند تا در شرایط مناسبی به ادامه تحصیل بپردازد. اما وابستگی به شرایط زیستی پرورشگاه بیشتر از سه ماه او را پایبند تهران نکرد و در نهایت با اصرار خودش به ارومیه برگشت تا در کنار دیگر دوستان

● شاید اگر رد شوق به پژوهش و میل به مطالعه را در غلامحسین صدیقی افشار بگیریم، به سه نسل پیش از او برسیم. جایی که پدر پدربزرگش، میرزا حسن افشار اورمچی در ارومیه، مشغول ترجمه جلد سیزدهم بحارالانوار بود. جلوتر از آن، پدربزرگ غلامحسین صدیقی هم در قبا یکی از علمای نامدار شهر، اسم و رسم آبرومندی داشت. پدرش هم معلم بود. معلمی پرتلاش و مسئولیت‌پذیر که سال ۱۳۲۱ تهران را به مقصد ارومیه ترک کرد تا در سمت مدیر یک مدرسه کوچک در روستای

● غلامحسین صدیقی افشار در کتاب «فرهنگ مشاغل»، سنتی با پرداخت به مشاغل سنتی کوشیده است تا واژگان مربوط به مشاغل قدیمی ایرانی را به همراه معنای این کلمات و اصطلاحات شرح دهد. کتابی جامع و پرکشش که با شرح فنون، ابزار و فرهنگ متعلق به هر شغل، علاقه‌مندان به تاریخ را به خود جلب می‌کند. «فرهنگ زبانزد‌های فارسی» غلامحسین صدیقی افشار در این کتاب به سراغ بخش مهم‌ور و نادیده‌گرفته زبان فارسی می‌رود تا اهمیت و زیبایی آن را مورد توجه قرار دهد. کتابی بر بنای پژوهش‌های میدانی و علمی که علاوه بر یافته‌های کوچه بازاری، نیم‌نگاهی نیز به کتاب‌هایی چون ضرب‌المثل دهخدا و داستان‌های گامزاده و... داشته است.